

تاریخنامه طبری

گردانیده
منسوب به بلعمی

از کهن ترین متون فارسی

بخش چاپ نشده

به تصحیح و تحشیة
محمد روشن

مجلد اول

چاپ سوم

نشر البرز
تهران، ۱۳۷۳

ذکر زنان پیغمبر علیه السلام

آنکه به خانه آورد و آنکه به زنی کرد و آنکه نیاورد و دست باز داشت و آنکه
بمرد، و ایشان زنان او بودند، و آنکه بخواست و به زنی نکرد و شمار کنیزکان که
خویشان را داشت. ۵

پیغمبر پانزده زن به زنی کرد، سیزده آن بودند که بدیدشان و به خانه آورد و
گاهی پانزده داشت بیکجای، و گاهی ده. و دو آن بود که نادیده دست بازداشت و به
خانه نیاورد، و گاهی نه داشت. و چون بمرد نه زن داشت. و نخستین زنی که به
زنی کرد خدیجه بنت خویلد بن اسد بن عبدالمعزی بود. و نخستین شوی خدیجه
عتیق بن عابد* بود از بنی مخزوم. و از او دختری زاده بود. چون عتیق بمرد،
ابوهاله بن زراره بن نباش* او را به زنی کرد. و او از بنی تمیم بود. و از او دختری
دیگر آمدش. و چون بوهاله بمرد، پیغمبر او را به زنی کرد، و از او چهار پسر
آمدش: القاسم، والطیب، و طاهر، و عبدالله، و هر چهار بمردند. و هم از خدیجه
چهار دختر آمدش: یکی رقیه، و دیگر ام کلثوم، سدیگر زینب، و چهارم فاطمه. و تا
خدیجه زنده بود پیغمبر علیه السلام هیچ زن نکرد. و از پس خدیجه عایشه را به
زنی کرد، و عایشه هفت ساله بود و خرد بود، نتوانست او را به خانه آوردن. پس دو ۱۵

سال به خانه پدرش بود بوبکر، تا پیغمبر هجرت کرد. پس او را به خانه برد. و بدین دو سال اندر که عایشه به خانه پدر بود، سوده را به زنی کرد دختر زَمْعَةَ بن قَیس * و سوده مسلمان شده بود و پدرش زَمْعَةَ سوده را به پیغمبر داد و به خانه آوردش پیش از عایشه، و از همه زنان پیغمبر عایشه بود که شوی ناکرده بود.

- ۵ پس پیغمبر به مدینه آمد از پس آنکه عایشه را به زنی کرد، حَفْصَه دختر عمر بن الخطاب را به زنی کرد؛ و پیش از آن زن خُنَیْس بن حُذافَةَ السهمی * بود. از پس حفصه اُم سَلَمَه را به زنی کرد بنت اُمیّه بن المَغیره؛ و پیش از آن زن عبداللّه بن عبدالاسد * بود. و از پس آن جُوَیریه * را بنت الحارث بن ابی ضرار از بنی المصطلق به زنی کرد؛ و پیش از آن زن مالک بن صفوان بود. و از پس این اُم حبیبه را دختر بوسفیان بن الحرب را به زنی کرد. پس زینب بنت جَحْش؛ و پیش از آن زن زید بن حارثه بود. پس صفیه را به زنی کرد دختر حُبَی بن اخطب؛ و پیش از آن زن سلام بن مشکم بود. و از پس این میمونه بنت الحارث را به زنی کرد.
- و چون پیغمبر بمرد خدیجه بمرده بود، و این نه زن که با خدیجه نام بردیم زن او بودند. و جز این نه زن دیگر کرد و گروهی را نادیده دست بازداشت. و زنی بود نامش سبا *، پیش از آنکه پیغمبر او را دید بمرد. و دیگر زنی به زنی کرد نام او غزیه بنت جابر از بنی کلاب. آن زن پیغمبر را گفتا مرا به تو دادند و از من نپرسیدند. پیغمبر او را طلاق داد. و باز زنی به زنی کرد و آن زن را نادیده طلاق داد. و باز زنی دیگر به زنی کرد زینب بنت خَزِیمه از بنی عامر بن صعصعه، و پیغمبر او را به خانه آورد، و پیش از آن شوی او طقیل بن الحارث بود و آن شوی او مرده بود.
- ۲۰ پیغمبر او را به زنی کرد و لختی با او نبود، پس بمرد. و چنین گویند که از زنان پیغمبر علیه السلام هیچکس نمرد به خانه او مگر خدیجه و زینب. و این یازده زن اند که اندر همه اخبارهای درست است که ایشان را به زنی کرد. و بیرون از این گویند که پنج زن دیگر به زنی کرد؛ یکی دختر خلیفه الکلبی خواهر دحیه بن خلیفه، و به خانه آوردش؛ و همچنین به خانه پیغمبر بمرد. و دیگر عالیه دختر ظبیان. یکچندی پس پیغمبر او را دست باز داشت، و این زن را از بنی بکر بن
- ۲۵

کلاب کرد. و سدیگر قُتیلَه بنت قیس بن معدی کُرب بود خواهر اُشعث بن قیس. و گروهی چنین گویند که پیغمبر او را به زنی کرد، و هنوز ندیده بودش که این زن بمرد.

- و به خبری دیگر اندر ایدون است که پیغمبر چون بمرد او را دوازده زن بود؛ و این نه درست است. خبر درست آن است که او را نه زن بودند و پیش از نه نبود. و ۵
چهارم زنی بود نام او خوله بنت الهذیل از بنی الحارث، و یکچند با او بود، پس دست بازداشتش. [217a] و پنجم زنی به زنی کرد نام او لیلی بنت العظیم* از بنی خَزرج، و زنی پیر بود و پدرش مردی بزرگ بود از خَزرج، او را مَباری الریح* خواندندی از سخاوت او. و پیغمبر علیه السلام یک روز به مزگت اندر نشسته بود پشت سوی آفتاب کرده. این زن از پس پشت او اندر آمد و هر دو دست به کتفهای ۱۰
او بر نهاد. پیغمبر گفتا: کیست؟ گفت: منم لیلی بنت مَباری الریح*؛ مرا به زنی کن تا میان قوم خویش بگویم که پیغمبر مرا به زنی کرد. پیغمبر او را به زنی کرد. لیلی سوی قوم خویش شد ایشان را بگفت. ایشان گفتند بد کردی که او زن پیر نخواهد، و او ترا ندیده است، چون ببیند دست باز داردت. و او زنان بسیار کند و تو از عذاب او نرهی. پس آن زن به نزدیک پیغمبر آمد و گفت: من پشیمانم که زنی پیرم ۱۵
و ترا نشایم، مرا دست بازدار. پیغمبر گفتا: باز داشتم. و اگر این خبر درست است پیغمبر علیه السلام بیست زن به زنی کرده بود به همه زندگانی خویش.
- و پنج زن دیگر آنکه بخواست و به زنی نکرد: یکی ام هانی بود دختر بوطالب، و دو فرزند داشت او را به زنی نکرد؛ دیگر ضُبَاعَه بود دختر عامر بن قُرط*. پیغامبر ۲۰
او را از پسرش بخواست، سَلَمَة بن هشام بن مُغیره، پسرش بزرگ بود. گفتا تا او را ببرسم، بیامد و مادر را بگفت. مادر گفت: تو چه گفتی؟ گفت: او را گفتم تا ترا ببرسم. گفت: با پیغمبر مرا پرسیدن باید، مرا بدو ده. پسرش باز گشت. و پیغمبر را گفته بودند که او سخت پیر است، چون پسرش باز آمد و پیش پیغمبر بنشست چیزی نگفت، خواست تا پیغمبر چیزی بگوید. پیغمبر آن حدیث نکرد. و دیگر ۲۵
صفیه بود دختر بشامه عنبری*، و او به دست مسلمانان برده بود و پیغمبر خواست

که او را به زنی کنند. شویش از پس بیامد و از بهر او مسلمان شد. پیغامبر او را پرسید که مرا خواهی یا شویت، گفت: شویم را. و پیغمبر او را به شوی باز داد. و چهارم حبیبه* بود دختر عباس بن عبدالمطلب، و پیغمبر او را به زنی خواست. گفتا عباس که یا رسول الله، او با تو شیر خورده است. و پنجم جَمْرَه بود دختر حارث بن [ابی] حارثه*، و او را از پدرش بخواست به زبان خویش. حارث ۵
 نخواست کش بدو دهد، بهانه کرد به دروغ و گفت ترا نشاید که برتن پیس دارد. پیغمبر خاموش شد. حارث چون به خانه شد، دخترش پیس شده بود هم آنگاه.
 اکنون یک سره شمار آن زنان که پیغمبر به زنی کرد و آنکه بخواست و به زنی نکرد این است که گفتیم، و کنیزکان سریت دو بودند، یکی ریحانه دختر زید قرظی* از بنی قریظه گزیده بود و از او فرزند نیامدش؛ و دیگر ماریه دختر شمعون ۱۰
 قبطی که مقوقس فرستاده بود، و او را از ماریه پسری آمد او را ابراهیم نام کرد و دو سال بزیست و بمرد.